

# روشن فکری حوزوی و ضرورت هم‌گرایی

گفت‌وگو با: محمد واعظزاده

حوزه، ش ۱۳۱، مرداد و شهریور ۸۶



**چکیده:** مقاله حاضر مصاحبه‌ای است با آقای شیخ محمد واعظزاده که در آن پیرامون روشن‌فکری حوزوی و ضرورت هم‌گرایی دینی و نیز در مورد موانع روشن‌فکری در حوزه بحث شده و ایشان بایسته‌هایی را برای روشن‌فکری حوزوی مطرح نموده است.

○ روشن‌فکری حوزوی، از مقوله‌هایی است که جا دارد اهل نظر، دیدگاه‌های خود را برای هر چه روشن‌تر شدن زوایای آن، بازگویند و پیشینه آن را به بحث بگذارند و باید‌ها و نباید‌ها را برای ادامه حیات این جریان بنمایانند. از این‌روی، به محضر حضرت عالی رسیدیم تا سخنان شما را در این باب بشنویم و با دیدگاه‌ها تان آشنا شویم و آنها را برای استفاده طلاب و اهل علم ارائه دهیم.

● ابتدا لازم می‌بینم چند نکته اساسی که برای موضوع روشن‌فکری در حوزه یادداشت کرده‌ام، بیان کنم، تا طلابی که در صد‌دند این موضوع را دنبال کنند، از ضروریات و بایسته‌های این کار مطلع شوند؛

۱. دور کردن تعصبات عوامانه؛ به طور معمول، این‌گونه است که برخی از طلاب همان ذهنیت‌ها و تعصبات عوامانه قبل از ورود به حوزه را با خود دارند. حتی کسانی دیده می‌شوند که موفق نشده‌اند تا آخر عمر، ذهن و فکر خود را از آنها دور کنند. این ذهنیت‌ها، مانع بزرگی برای روشن‌فکری حوزوی است و باید تصحیح شود.

۲. استفاده از متون شیعی و سنی؛ تمام منابع و متون اسلامی، چه شیعی و یاسنی، که در

ساحت تحقیق و پژوهش‌های اسلامی قابل استفاده است، باید مورد مراجعه قرار گیرد. ما باید بکوشیم در همه مباحث اسلامی: مسأله اجتهاد، فقه، امامت، مسائل تاریخی و... بی‌طرفانه از آن متون استفاده شود.

۳. پرهیز از افراط و تفریط در ارزش‌دآوری‌های فرقه‌ای؛ از افراط و تفریط در مدح و ذم صحابه و تابعین و دیگر علمای فریقین پرهیز شود.

۴. خودداری از حق‌پنداری مطلق خود؛ انسان هر اندازه که مطالعه داشته باشد، امکان دارد جایی را اشتباه فهمیده یا شنیده باشد، و در نتیجه در اجتهادش به اشتباه بیفتد. اگر همیشه و در همه جا به فهم و اجتهاد خودش خوش‌بین باشد، سبب می‌شود که به یک سری حقایق نرسد. بنابراین، بر این اندیشه نباشد که در همه امور حق با اوست. لذا مجتهدین در آغاز رساله‌های علمیّه می‌نویسند: «عمل به این رساله مجزی است» یعنی گمان نشود که آن چه آمده، حق است و صواب.

۵. پویش در مسائل اجتهادی؛ در مسائل اجتهادی باب تحقیق و کنکاش کاملاً باز است. در حوزه منقولات نیز اگر چه باب تحقیق به کلی بسته نیست، ولی به اندازه مسائل اجتهادی، اجتهادپذیر نمی‌باشد.

۶. اخذ تاریخ اسلام از منابع اولیه؛ در پژوهش‌های تاریخی، به منابع اولیه مراجعه شود، مانند: طبقات ابن سعد، سیره ابن هاشم که اصل آن سیره محمد بن اسحاق از راویان حضرت صادق علیه السلام است و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید. در مرتبه بعد، تاریخ‌هایی که طبری و مانند او نگاشته‌اند و همین‌طور تحقیقات تاریخی که علمای متأخر مصر ارائه کرده‌اند، به ویژه در صد سال اخیر، انصافاً تحقیقات جدیدی است. در یک دورانی بود که روشن‌فکران اسلامی، اکثراً، مقالات و افکار مصریان را می‌خواندند، و در میان علمای شیعه، عالمان روشن‌فکری مانند سید شرف‌الدین، سید محسن عاملی، شیخ محمد جواد مغنیه، کاشف الغطاء و امثال اینان، تحقیقات جدیدی در حوزه تاریخ اسلام ارائه کرده‌اند که قابل توجه است.

۷. تقریب‌اندیشی میان مذاهب؛ در جهت تقریب مذاهب اسلامی تا جایی که ممکن است، تلاش شود. این موضوع برای روشن‌فکری حوزه اهمیت دارد؛ زیرا لازمه روشن‌فکری آن است که فکر و اندیشه در درون مذهبی خاص محدود نشود، بلکه اندیشه و آراء در کل جهان اسلام با همه وسعتش مورد توجه باشد.

فکر نکنیم که چون اختلافات از سر منشأ صورت گرفته، که به حق بودن یکی و ناحق

بازتاب اندیشه ۹۸  
روشن‌فکری  
حوزه‌ای  
و ضرورت  
هم‌گرایی

بودن دیگری باز می‌گردد، پس راهی برای تقریب و نزدیک شدن به یکدیگر نیست. زیرا همان‌گونه که این جانب در آثارم مشکلات جامعه اسلام و اختلافات را مطرح کرده‌ام.<sup>۱</sup> بهترین راه‌های تقریب را نیز بیان کرده‌ام و آنجا گفته‌ام که تقریب به معنای وحدت سیاسی و یا وحدت در افکار مذهبی، درست نیست و امکان هم ندارد؛ ولی تقریب و هم‌گرایی ممکن است.

۸ سفر به کشورهای اسلامی؛ بهترین راهکار برای روشن‌فکری حوزوی، سفر به کشورهای اسلامی است. مسافرت به کشورهای مهم اسلامی، مانند: حرمین شریفین، قاهره، سوریه، لبنان، مغرب، الجزایر، آندلس (اسپانیا) و... این کار، ذهن و فکر انسان را باز می‌کند. در دنیای اسلام، چیزهایی از نزدیک می‌بیند که ذهنش را نسبت به اسلام و مسلمین عوض می‌کند.

مشاهده آن آثار و برقراری این پیوندها، انسان را به تجدید فکر و می‌دارد که مسلمان بودن را تنها به خود منحصر ندانیم، بلکه یک مقدار گسترده‌تر و بازتر بیندیشیم. این توسعه فکری نسبت به جهان اسلام، سبب روشن‌فکری اسلامی می‌شود، و انسان را از قالب تعصبات و ذهنیت‌های خاص بیرون می‌آورد. اگر این نکته‌ها را که اشاره کردم در برنامه حوزه قرار گیرد، راه روشن‌فکری معتدل، فراروی حوزویان گشوده خواهد شد.

○ شما از چه زمانی علاقه‌مند شدید که جهان اسلام را بشناسید و از رویدادهایی که در کشورهای اسلامی روی می‌دهد آگاه شوید، از دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایی که در آن سرزمین‌ها، مطرح است و مورد اقبال جوانان آگاهی‌یابید و به مقوله روشن‌فکری حوزوی توجه کنید و دست به قلم ببرید و برای آگاهاندن نسل جوان حوزوی قلم بزنید.

● در سال ۱۳۳۸ (ه‌ش) قلم به دست گرفتم و در مجله مکتب اسلام، مقاله نوشتم. در آن زمان، این مجله با همت و قلم کسانی مانند: آیات عظام؛ موسوی اردبیلی، سبحانی، مکارم شیرازی و نوری همدانی و دیگران، از جمله امام موسی صدر و مجدالدین محلاتی شکل گرفت. موضوعی که انتخاب کردم با روشن‌فکری دینی ارتباط داشت. این موضوع در مجله مکتب اسلام، سال اول، با عنوان: «فتوحات اسلام» به چاپ رسیده است.

۱. ر.ک: فصل‌نامه علمی پژوهشی اندیشه انقلاب اسلامی، شماره ۱، مقاله: «امام خمینی، و اندیشه جهانی شدن انقلاب اسلامی»، استاد محمد واعظزاده خراسانی

هدف من از طرح این موضوع، آن بود که بگویم در فتوحات اسلامی، همه مسلمانان دخالت داشتند و حتی سهم دیگران از ما خیلی بیشتر است؛ زیرا گاهی در بین این فتوحات، اختلاف شیعه و سنی به وجود می‌آمد و به نتیجه نمی‌رسید و یا آسیب می‌دید. مثلاً در فتح آندلس، یکی از عواملی که سبب شد مسلمانان آنجا را از دست بدهند، علاوه بر اختلافات حکام آن جا با یکدیگر، این بود که شیعیان از مغرب وارد آندلس شدند و دعوی شیعه و سنی راه افتاد.

برخی از بزرگان، مانند مرحوم آیت‌الله حاج سیدرضا صدر، با این که جزو روشن‌فکران حوزه بود، به این موضوع هیچ اعتنایی نداشت؛ می‌گفت: اگر به جای این کارها، علی علیه السلام را خلیفه می‌کردند، بدون نیاز به جنگ، همه مردم مسلمان می‌شدند. گویا نفس علی علیه السلام از نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرم‌تر و موثرتر بود. اما این نظر درست نیست. بلکه این فتوحات، همان‌گونه که می‌بینیم تدبیر، قدرت، جهاد، شهادت و... لازم داشت و بدون این کارها به دست نمی‌آمد. البته اگر علی علیه السلام روی کار می‌آمد، کمال علم و عدالت آن حضرت باعث می‌شد فتوحات اسلامی سالم‌تر و سریع‌تر پیش برود.

○ کسانی که این فتوحات را نادیده می‌گیرند، به نظر آنان اگر اینها اسلام نیست، پس اسلام چه چیزی است؟

● به هر حال، ما باید فکرمان را از دایره تشیع توسعه بدهیم و اسلام را وسیع بدانیم. تا این را باور نکنیم، نمی‌توانیم روشن‌فکر اسلامی و حوزوی باشیم.

○ شما از تأکدها و دغدغه‌های ایشان در مسأله روشن‌فکری حوزوی چه ارزیابی دارید و این جهت‌گیری را چگونه تفسیر می‌کنید؟

● مقام معظم رهبری و تمام کسان که از امام علیه السلام، الهام گرفتند، از پیش از انقلاب اسلامی، در خط روشن‌فکری بودند و همه اینان، به وحدت اسلامی فکر می‌کردند. ایشان معتقدند: ما خیلی باید مطالعه کنیم و حرف‌های تازه از دل اسلام بیرون آوریم و جلو نظریات و آرای جدید را نگیریم؛ اگر درست است بپذیریم و اگر نیست از روی استدلال آنها را رد کنیم. یا ممکن است مقداری از آن درست باشد و مقداری نارس، باید به گونه صحیح نقادی شود (نه این‌که هو کنند و جنجال شود) همچنان که خود ایشان تاکنون این‌گونه بوده‌اند؛ یعنی نقاد منصف.

برای مثال، مرحوم دکتر شریعتی، با این که اشتباهاتی داشت وقتی شهید شد، در مشهد سه نفر از حوزه برای تسلیت به منزل پدرش رفتند: مقام معظم رهبری، آقای طبسی و شهید هاشمی نژاد<sup>۱</sup> ماکه در دانشگاه بودیم، جرأت نکردیم برویم، چون می ترسیدیم مقدس مآبان ما را هو کنند. اما ایشان رفتند. چون معتقد بودند که شریعتی در عین خطاهایی که داشته، حرف درست و کار درست هم خیلی دارد، از جمله مبارزه بی گیرش با رژیم طاغوتی. به علاوه، والد وی مرحوم استاد محمدتقی شریعتی، سال ها یک نوع روشن فکری دینی توأم با مبارزه را تبلیغ می کرد که دکتر شریعتی هم تحت تأثیر ایشان بود.

○ روشن فکری اصولی دارد که کم و بیش از سوی نحله های فکری مطرح شده. اما روشن فکری حوزوی، از نظر اصول، پایه ها و بنیادها، با روشن فکری مصطلح، بی گمان فرق های اساسی دارد. به نظر حضرت عالی اصول روشن فکری حوزوی چیست و اساساً روشن فکری حوزوی، روی چه پایه هایی قرار دارد؟

● به نظر من روشن فکری حوزوی یک اصل اساسی دارد و آن توسعه دادن فکر است از محدوده تشیع به جهان اسلام. به گونه ای که در حوزه فقه، کلام، تاریخ و سیاست نیز این توسعه فکری صورت گیرد.

در محدوده تشیع هم، باید سراغ عالمان روشن فکر شیعی را بگیریم که در گذشته بوده اند، مانند: شیخ طوسی<sup>۲</sup>. من در شرح حال او به این دو مطلب پرداخته ام.<sup>۱</sup> آنجا گفته ام شیخ طوسی با الهام گرفتن از دو استاد بزرگوارش: شیخ مفید<sup>۳</sup> و سید مرتضی<sup>۴</sup>، آثاری پدید آورد که شیعه از سختی ها و تنگناهای علمی، که پیش تر بر اثر حدیث گرایی گرفتارش بود، نجات پیدا کرد. شما می توانید کتاب های فقهی شیخ صدوق<sup>۵</sup>، مانند: المقنع و الهدایه را با آثار شیخ طوسی مقایسه کنید تا متوجه شوید، چه تحولی به دست شیخ طوسی در عرصه فقه صورت گرفته است. ویژگی شیخ طوسی، آن بود که اولاً، با تمام مذاهب اسلامی آشنا بود و ثانیاً، روشن فکر بود. در آثارش آراء و نظرات آنان را طرح کرد و به نقادی پرداخت و با این کار، تشیع را وارد جهان اسلام کرد.

در چند مرحله میان مذهب شیعه و مذاهب سنی، به گونه جدی و تأثیرگذار تعامل علمی صورت گرفته است. مرحله اول، در زمان امام صادق<sup>۶</sup> اتفاق افتاد. به این نحو که برخی از

۱. شیخ طوسی، الجمل والعقود، مقدمه، زندگانی شیخ طوسی

شاگردان و اصحاب آن بزرگوار، از شاگردان ائمه اهل سنت بودند. آنان، مرتب خدمت حضرت می‌آمدند و حرف‌ها و نظرات ائمه اهل سنت را مطرح می‌کردند. امام یا می‌پذیرفتند و یا نظر جدیدی بیان می‌کردند. مثلاً زراره و چند تن دیگر، که خدمت امام می‌رسیدند، ابتدا شاگرد ابوحنیفه بودند.

جاذبه علمی و معنوی امام علیه السلام را دیدند و مستبصر شدند و خدمت حضرت ماندند و پی‌درپی مسائل را می‌پرسیدند. شما ببینید زراره چه مقدار سوال‌های علمی می‌پرسد. مگر یک آدم عوام می‌تواند این اندازه سوال داشته باشد؟ معلوم می‌شود او در یک جایی آنها را یاد گرفته است. بیشتر کسانی که از امام مسأله می‌پرسیدند، یا سنی بودند و یا مسائل را از آنان یاد گرفته بودند. می‌آمدند مسأله می‌پرسیدند و نظر امام را می‌گرفتند. این تعامل علمی، سبب شد اولین حرکت و تحول بزرگ در تشیع پیدا شود.

مرحله دوم این حرکت و تحول، در زمان شیخ طوسی پدید آمد. همان طور که گفتم، او، شیعه را با افکار فقهی جهان اسلام آشنا کرد. روشن شد که ادله آنان چیست، کدام‌ها باطل است و کدام‌ها حق، در کجاها با ما موافقت دارند، چه چیزهایی را ما می‌توانیم از آنان بگیریم، چه چیزهایی را رد کنیم. به هر حال، چه تعامل‌هایی می‌تواند صورت گیرد. او، در مقدمه کتاب مبسوط می‌نویسد: «آنان ایراد می‌گیرند که شما در حقیقت، فقه ندارید، بلکه یک سلسله حدیث دارید.»

این ایراد تا اندازه‌ای وارد بود؛ زیرا تا زمان شیخ صدوق و پدرش، کتاب‌های ما تمامش حدیث بود.

کتاب «مبسوط»، در حقیقت اولین کتاب شیعه در فقه تفریعی بود. فقه تفریعی یعنی یک حکم فروعی دارد، باید آنها را بیان کرد. گاهی این فروع از امامان علیهم السلام سؤال شده و در نصوص هست، و خیلی موارد نیست که باید از عمومات و اطلاعات و مفاهیم استنباط کرد. شیخ طوسی، در کتاب «مبسوط» چنین کاری را بدون به کارگیری قیاس، انجام داد. و در حقیقت راه اجتهاد را به پیروان اهل بیت نشان داد.

از جمله آثار حدیثی شیخ طوسی، کتاب تهذیب الاحکام است. که شرح کتاب فقهی مقننه شیخ مفید است. او در آن کتاب می‌گوید: از ابتدا بر آن بودم که در مورد هر مسأله‌ای احادیث شیعه و احادیث اهل سنت را در کنار یکدیگر بیاورم. شروع کردم دیدم کتاب به درازا می‌کشد، لذا تنها احادیث شیعه را گرد آوردم.

○ به برخی کاستی‌های روشن‌فکری حوزوی با نگاه هم‌گرای اسلامی و مذهبی اشاره کردید، فکر می‌کنید در این زمینه چه بازدارنده‌ها و سدهایی وجود دارد که باید با تدبیر، دقت و نگاه‌های همه‌سوی از سر راه برداشته شوند.

● بزرگ‌ترین مانع فکری برای این نوع روشن‌فکری، آن است که کسی به عترت جمود بورزد و بگوید قرآن و عترت و سنت را، که اهل تسنن در کتاب‌ها از رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند، هیچ بینگارد. نادیده گرفتن سنت که الان در بین اهل تسنن و در کتاب‌های شان هست، به این دلیل که ما عترت داریم و همین عترت از سنت کفایت می‌کند، این جمود فکری و اولین مانع فکری در حوزه فقه است.

○ تأکید فقیهان شیعه بر «عترت» شاید بدین جهت باشد که در حدیث پیامبر ۶ واژه «عترتی» آمده است و در روایات بسیار، ائمه می‌فرمایند آن چه را که ما می‌گوییم از رسول خداست. یعنی وقتی که امام صادق ﷺ سخنی می‌فرماید، آن را از طریق پدران خویش، به رسول خدا می‌رساند. این بهترین، زلال‌ترین و بی‌غش‌ترین راهی است که ائمه برای رسیدن به قلّه سخن و سیرت رسول خدا می‌پیمایند.

● به یقین، در روایت، هم واژه «سنتی» بوده و هم «عترتی». در کتاب کافی در باب علم و عالم، کلینی، بابی را با عنوان «باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب» می‌آورد و احادیثی ذکر کرده که سنة النبي ﷺ مانند قرآن معیار ردّ و قبول چیزهایی است که به دین نسبت داده می‌شود. دیگر آن که مگر فقیهان ما نمی‌گویند ادله اربعه چهار تاست: کتاب، سنت، اجماع و عقل. در کتاب‌ها و متون فقهی نیز کلمه سنت بسیار دیده می‌شود. مراد ما از سنت هم سنتی است که مستقیم از پیامبر نقل شده باشد، و هم سنتی که از طریق ائمه رسیده باشد. ما هر دو را سنة النبي می‌دانیم. البته اهل سنت هم به جمود و انحراف افتاده‌اند؛ زیرا بر سنتی جمود می‌ورزند که توسط صحابه، مستقیم از پیامبر ﷺ نقل شده باشد و به احادیث اهل بیت توجه ندارند.

## ● اشاره

مقاله حاضر از جهات متعددی قابل نقد و بررسی است که جهت رعایت اختصار، به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. عصبیت همیشه و همه‌جا بد نیست و این‌گونه نیست که هر تعصبی که در بین عوام

باشد بد باشد. معیار در حُسن و قبح عصبیت آن‌گونه که در احادیث معصومین آمده، بر مبنای حق و باطل بودن آن است؛ لذا هر تعصبی که به حق و برای حق باشد نیکو است، چه در میان عوام و چه در میان خواص باشد.<sup>۱</sup> لذا اصولاً توصیف تعصب به عوامانه درست نیست و تقسیم صحیح آن تعصب به حق و بر حق و تعصب بر باطل است که اولی نیکو و دومی مذموم است.

۲. راجع به فتوحات:

اولاً: در بررسی عوامل سقوط حکومت امویان در اندلس محققین و تحلیل‌گران تاریخ چند عامل را ذکر کرده‌اند، که عبارتند از:

الف) اختلافات داخلی بین حاکمان اموی و منازعهٔ اعراب که خود را از بربرها برتر می‌دانستند.

ب) رفتار خشن اعراب نسبت به بربرها.

ج) مفاسد اجتماعی و اخلاقی، شرب خمر، و زنی‌بارگی و دیگر مفاسد حکام اسلامی در اندلس.

د) نفوذ یهودیان در دربار حکام اسلامی اندلس که تا منصب مشاورت وزرا و پادشاهان را گرفته بودند و در باطن به نفع مسیحیان کار می‌کردند....

لذا عامل اصلی عدم پایداری حکام اموی به احکام و آموزه‌های اسلامی بوده و اختلاف شیعه و سنی نقشی در این فروپاشی نداشته است.

ثانیاً: فتوحاتی که بعد از پیامبر توسط خلفا به راه انداخته شد، با روح اسلام و روش پیامبر همخوانی نداشته است. و اهتمام فوق‌العادهٔ خلفا به جنگ و گسترش حوزهٔ نفوذ اسلام از راه خشونت و لشکرکشی با سیرهٔ عملی پیامبر که فتح دل‌ها و انقلاب درونی بود ناسازگار بود. لذا برخی محققین معتقدند این فتوحات آشکارا از ارزش مکتب فکری و تربیتی اسلام می‌کاست.<sup>۲</sup>

پس این فتوحات مورد تأیید اهل بیت عصمت و طهارت و علی علیه السلام نبوده است. لذا با این‌که علی بن ابی‌طالب علیه السلام در عصر رسالت در تمام میدان‌های جنگ در خط مقدم شمشیر می‌زد، در این فتوحات شرکت نجست. اگر این فتوحات جهاد اسلامی و روش پیامبر بود کنارگیری علی علیه السلام از این فتوحات دلیلی نداشت.

یکی از بزرگ‌ترین آفت این کشورگشایی‌ها (علاوه بر آن‌که اسلام را دین شمشیر و زور نشان می‌داد و جامعهٔ اسلامی را به سوی اشرافی‌گری و امپراطوری سوق می‌داد) این بود که: انسان‌های تازه مسلمانی که خود چیزی از روح اسلام نمی‌دانستند تحت تعلیم

بازتاب اندیشه ۹۸  
روشن فکری  
حوزوی  
و ضرورت  
هم‌گرایی

۱. ر.ک: وسایل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۷۲، باب ۵۷

۲. ر.ک: دکتر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۱۱



افراد فاسد اموی تربیت شدند و مورد سوءاستفاده این اشخاص قرار گرفتند و به نام اسلام و دین‌خواهی به جنگ قرآن ناطق علی بن ابی‌طالب علیه السلام گسیل شدند. و بعدها توسط دیگر حکام اموی و عباسی این رویه ادامه یافت. لذا جنگ‌های صفین و جمل یکی از مولودهای زشت این فتوحات بود.<sup>۱</sup>

در این عرصه سخن حق همان چیزی است که ایشان از مرحوم آیت‌الله سید رضا صدر علیه السلام نقل کرده‌اند. که اگر خلفا به جای این فتوحات حاکمیت را به علی علیه السلام واگذار می‌کردند. فتوحات اسلامی سالم‌تر و سریع‌تر پیش می‌رفت و در اندک مدت، اسلام اصیل سراسر جهان را فرامی‌گرفت. البته این بدان معنا نیست که نفس علی علیه السلام از نفس پیامبر گرم‌تر است بلکه علی علیه السلام می‌توانست با ادامه همان روش و رویه پیامبر (که تربیت اسلامی و فتح دل‌ها بود) اسلام را به سراسر گیتی گسترش دهد. همان‌گونه که توانست یمن را در اندک مدت با تبلیغ و بیان حقایق اسلامی و بی‌هیچ جنگ و خونریزی مسلمان کند. عمده دلیل و حسنی که فتوحات برای خلفا داشت این بود که مردم سرگرم فتوحات بودند و کاری به امور داخلی نداشتند و پول سرشاری که از طریق فتوحات به جامعه اسلامی جاری شده بود آنان را مفتون خود ساخته بود، لذا به نوشته یعقوبی، معاویه مخالفین خود را یا با پول می‌خرید یا به میدان جنگ و خط مقدم می‌فرستاد.<sup>۲</sup>

در سایه فتوحات، جامعه اسلامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر مبنای فهم و معرفت و تقوا استوار ساخته بود، به سوی جهل گرائید و جهل بر آن سایه انداخت و مسلمانان تازه وارد از اسلام چیزی جز شمشیر نمی‌فهمیدند. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام وضعیت جامعه اسلامی را در آستانه خلافت خود همانند دوران جاهلی می‌نامد.<sup>۳</sup> و دین را در این سال‌ها اسیر دست اشرار می‌شمارد که ابزاری برای رسیدن به دنیا و هواهای نفسانی بوده است.<sup>۴</sup>

۲. شاگردی زراره بن اعین پیش ابوحنیفه در رجال کشی که ایشان آدرس داده و در هیچ منبع دیگری نیامده است، از نظر تاریخی نادرست است، چون علمای رجال همچون شیخ طوسی، برقی، و دیگران همگی تصریح دارند که زراره از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بوده است.<sup>۵</sup>

لذا زراره قبل از این‌که به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شود در محضر امام باقر علیه السلام علم آموخته است. و با توجه به این‌که ابوحنیفه متولد ۸۴ هجری است. و در آن زمان برای خود آوازه‌ای نداشت معقول نیست زراره نزد ایشان تلمذ کند. گرچه زراره فقیه ماهر و

۱. برای تفصیل رجوع کنید به: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی، صفحات ۱۷۰-۲۰۰.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸. ۳. نهج السعادة، ج ۱، ص ۱۸۹، تاریخ خلفا، جعفریان، ص ۱۹۴.

۴. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۵۸.

۵. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۱۹.

زبردستی بود، سؤالات علمی فراوانی از امام صادق علیه السلام پرسید. و انسان عوام نمی‌تواند این همه سؤال داشته باشد، ولی هیچ تلازم عقلی یا عرفی یا حداقل عوامی وجود ندارد که حتماً و قبلاً نزد ابوحنیفه یا سنی دیگری این علم را آموخته باشد.

آری زراره عالم بود، لکن این علم را از معدن اصلی‌اش نزد امام باقر علیه السلام آموخته بود نه کس دیگری.

۴. اما این‌که فرموده‌اند شیخ طوسی در اول کتاب مبسوط می‌نویسد «آنان ایراد می‌گیرند که شما در حقیقت فقه ندارید بلکه سلسله حدیث دارید.» در ادامه ایشان می‌گوید «این ایراد تا اندازه‌ای وارد بود...» این برداشت درست نیست، چون اولاً: شیخ طوسی خود در ادامه به نادرست بودن چنین ایرادی پاسخ داده و این ایراد را ناشی از جهل مخالفین شمرده و می‌نویسد: «... و هذا جهل منهم بمذهبتنا و قلة تأمل لاصولنا و نظرنا فی اخبارنا و فقھنا لعلما ان جل ما ذكره من المسائل موجود فی اخبارنا و منصوص علیه تلویحاً عن ائمتنا<sup>۱</sup> ...»

ثانیاً: اجتهاد و فقاہت که همان تفریع فروع بر اصول و کبریات کلی احکام است، از همان عصر ائمه بین اصحاب بود. و ائمه، اصحاب خود را به آن امر می‌کردند. لذا امام باقر علیه السلام به ابان می‌فرماید: در مسجد کوفه جلوس کن و بر مردم فتوا بده که من دوست دارم افعال تو را در شیعیانم ببینم.<sup>۲</sup> بدیهی است که مراد از فتوا دادن صرف نقل حدیث نبود.

و یا از امام رضا علیه السلام به ابی نصر بزنتی که از فقهای شیعه شمرده می‌شد می‌فرمایند: علینا الفاء الاصول و علیکم التفریع.<sup>۳</sup> یا امام باقر علیه السلام به هشام بن سالم می‌فرمایند: انما علینا ان تلقی الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا.<sup>۴</sup>

ثالثاً: قبل از شیخ طوسی تألیفات فراوانی در شیعه در فقه تفریعی تألیف شده بود، از آن جمله شیخ مفید در مورد حسن بن علی بن عقیل عمانی می‌نویسد: وی در اول غیبت کبری فقه را مذهب کرد و با قواعد اصولیه تطبیقش نمود و طریق اجتهاد و تطبیق احکام با ادله و اصول آنها را باز کرد.<sup>۵</sup> و یا همچون محمد بن احمد بن جنید متوفی ۲۸۱. کتب فراوانی در فروع و اصول فقه تدوین کرد.<sup>۶</sup> و یا با مراجعه به شرح حال محمد بن مسعود عیاشی، شیخ صدوق، علی بن بابویه، صفوان بن یحیی، حسین بن سعید اهوازی، بزنتی و... در کتب رجالی و تراجم مشاهده می‌شود که این بزرگان کتب فراوانی در فقه داشتند که مفقود شده است. خود شیخ صدوق علاوه بر مقنعه و الهدایة کتاب‌های فراوانی در فقه داشته که اکنون در دست نیست. اگر کار این بزرگان صرف نقل روایت بود، توصیف این بزرگان در کلام نجاشی و شیخ به فقیه بی‌معنی خواهد بود. فقیه کارش تفریع فروع است نه نقل روایت.

۱. مبسوط، ص ۲.  
 ۲. رجال نجاشی، ص ۱۰، فهرست طوسی، ص ۱۷.  
 ۳. وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۲. ۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۵. ۵. ریحانه الادب، ج ۷، ص ۳۶۰.  
 ۶. فقهای نامدار شیعه، ص ۴۹.

۵. هرگز شیعه جمود به عترت نورزید، و سخنان گهربار پیامبر را در کنار قرآن و سخنان دیگر معصومین مبنای فکری و فقهی و اعتقادی خود قرار داده، لذا فقها در کتب اصولی در تعریف سنت گفته‌اند: قول و فعل و تقریر معصوم، و مقید به قول و فعل و تقریر امام نکرده‌اند. و شکی نیست که به حکم آیات قرآنی تبعیت از فرمایشات نبوی لازم و واجب است. و اگر می‌بینی که شیعه تکیه‌گاهش به عترت است، به خاطر فرمایشات نبوی است که ما را مأمور به تمسک به عترت کرد.<sup>۱</sup>

اما شیعه مطمئن‌ترین راه برای به دست آوردن سنت نبوی را عترت می‌داند و احادیثی که از طریق ائمه یا ثقات صحابه از پیامبر نقل شده را مبنای عمل قرار می‌دهد. و اگر شیعه به تألیفات حدیثی اهل سنت اعتماد نمی‌کند، بدان جهت است که با توجه به ممنوعیت نگارش حدیث در اهل سنت نزدیک یک قرن و رواج احادیث مجعول در بین آنان و شیوه‌ای که مؤلفین آنان پیش گرفتند و احادیث را از طریق معتبر نقل نکردند و بر خوارج و ضعفا و مدلسین... تکیه کردند و از اهل بیت عصمت و طهارت روی برتافتند و امثال بخاری با وجود این‌که بر حریر ابن عثمان، عکرمه، ابی‌هریره، عمران بن حطان، مروان و... اعتماد کردند، حتی حدیثی از امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام امام حسن علیه السلام و... نقل نکردند؛ طریق آنان را معتبر و قابل اعتماد ندانستند<sup>۲</sup> و از آنجا که مطمئن‌ترین راه برای دستیابی به احادیث نبوی طریق عترت بود، این مسیر را انتخاب کردند.

۶. مطلبی که ایشان به شیخ طوسی رحمته الله نسبت می‌دهند که شیخ طوسی در تهذیب گفته «ابتدا بر آن بودم که در مورد هر مسأله احادیث شیعه و سنی را بیاورم...» در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی یافت نشد و ایشان هم آدرس بیان نکرده. تنها مطلبی که در مقدمه تهذیب آمده این است که شیخ طوسی می‌فرماید: در شرح کتاب مقنعه مفید از اول کتاب طهارت شروع به شرح کردم. و ابواب توحید و عدل و نبوت و امامت را که متقدم بر آن بود ترک کردم، چون شرح آنها موجب طولانی شدن کتاب خواهد شد.<sup>۳</sup>

اما مطلبی که ایشان به شیخ نسبت می‌دهند، در تهذیب نیامده، علاوه بر این شیخ حتی در اولین باب طهارت هم احادیث اهل سنت را ذکر نکرده است. و رویه شیخ از اول تا آخر کتاب فقط بیان احادیث شیعه هست.

۱. ر.ک: المراجعات، مراجعه اول.

۲. برای تفصیل ر.ک: الغدیر، ج ۵، اجتهاد در مقابل نص، فصل هفتم، دلائل الصدق، ج ۱، الامام البخاری و صحیح‌الجامع و الافصاح مرحوم مظفر

۳. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۳